

یاران روحانی

با تقدیم تحیات امنی لطفا موارد ذیل را مورد عنایت قرار دهید

- برنامه تقدیمی و ترتیب اجرای آن پیشنهادی است لطفا به فراخور حوصله جمع از مطالب آن استفاده نموده و یا مواردی را به انتخاب خود اضافه و یا کم نمایید
- استفاده از فیلمهای موجود در خصوص واقعه شهادت مبارک و یا سرودهای مناسبی که در فضای مجازی در دسترس میباشد میتواند به ایجاد فضای روحانی بیشتر کمک نماید
- زمانی برای تلاوت دعا و مناجات اختصاص یافته لطفا قبل از این بخش مطلبی را که در ادامه آمده است برای جمع بخوانید

امیدواریم فضایی مملو از روحانیت را در کنار هم تجربه فرمائید

تأیید الهی همواره همراهتان

دعا به نیت:

“ طلب نزول تأییدات الهیه برای تخفیف و تسکین آلام و بلاهای احبای مهد امرالله ”

عزیزان دل و جان الله ابھی

در روزهای اخیر شاهد صدور و اجرای احکام ناعادلانه تعداد زیادی از احبای مظلوم و ممتحن مهد امرالله و تشدید فشار بر جامعه بویژه خانواده های متصاعدین الی الله و احبا در گلستان جاویدمدینه منوره طهران هستیم . بجاست که در این روز مبارک شهادت مظلوم امم حضرت باب که یوم دوشنبه ۱۹ تیرماه جاری برگزار می گردد به مدت نیم ساعت جمعا دعا و مناجات زیارت نموده و از آستان الهی طلب نمائیم که " :الهی الهی ... علما را عدل عنایت فرما و علماء را انصاف " و متضرعانه رجا نمائیم که :

هو الله خداوندا

اولیای مخلصین مبتلای ظلم و ستم معاندینند تو نجات ده و احبای آن جمال مبین چون اغنام مظلوم در چنگال گرگان جهول و ظلومند تو رهائی بخش . عندلیبان گلشن تقدیس در بین جفغان گلخن مکر و تدلیس نالانند تو به فریاد رس و دلبران پری روی امر نازنین در کید اهریمنان جور و جفایند تو آزاد فرما . اگر چه بلا عین عطا است ولی قلوب اهل ولا ارق از نسیم صبا . اگر چه ظلم اعدا منادی امر اعظم ابها است اما تن های بی تاب و توان احبا خسته سهام مترادفه اهل بغضا .

بنده آستانش شوقی

امید از آستان الهی آنکه نسیم عنایتش بوزد و احبای مظلوم از قید عسرت و افتتانات ارباب ظلم رهایی یابند .

پروگرام بزرگداشت شهادت حضرت اعلی

- 1- مناجات شروع
- 2- مناجات دوم
- 3- ذکر دسته جمعی (هل من مفرج غیرالله...)
- 4- بیان حضرت بهاءالله
- 5- بیان حضرت عبدالبهاء
- 6- بیان مبارک حضرت ولی محبوب امرالله
- 7- قسمتی از پیام بیت العدل اعظم
- 8- حکایت: به سرعتی محیر عقول از قلم مبارکش به فطرت آیات نازل می شود
- 9- تجارت حضرت باب
- 10- حکایت (کاتب وحی) در صورت امکان توسط 2 نفر از عزیزان اجرا گردد.

تنفس

- 11- لطفا قبل از اجراء این بخش یادداشت ضمیمه خوانده شود
دعا به نیت:
- “ طلب نزول تأییدات الهیه برای تخفیف و تسکین آلام و بلاهای احبای مهد امرالله ”
- 12- پیش گویی حضرت باب در مورد شهادت خودشان
- 13- جناب انیس
- 14- شرح شهادت حضرت باب
- 15- شعر: در سوگ شهادت حضرت رب اعلی
- 16- رویای صادقانه
- 17- ززیارتنامه
- 18- مناجات خاتمه

1- مناجات شروع

مناجاتی از حضرت اعلی: (به همراه ترجمه پارسی)

اللَّهُمَّ اِنِّي اَعُوذُ بِكَ وَاُعِيذُ نَفْسِي بِاَيَاتِكَ كُلِّهَا؛ اللَّهُمَّ اِنِّي اَتَوَكَّلُ عَلَيْكَ فِي سَفَرِي وِ حَضْرِي وِ شَغْلِي وِ عَمَلِي؛ فَاصْفِنِي
عَنْ كُلِّ شَيْءٍ يَا خَيْرَ الرَّاحِمِينَ. اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي كَيْفَ شِئْتَ وِ رَضْنِي بِمَا قَدَرْتَ لِي فَاِنَّ لَكَ الْاَمْرَ كُلَّهُ...

ترجمه مناجات

ای خدای من به تو پناه می آورم و نفسم را به جمیع آیات تو باز میگردانم. ای خدای من در سفر و حضر و در شغل و عملم بر تو توکل میکنم. پس ای بهترین مهربانان، مرا از هر چیز بی نیاز فرما. ای خدای من هر آنگونه که خواهی رزقم ده و به آنچه خواهی از من راضی باش چرا که همه امور از آن توست.

غایت رجا

2- مناجات دوم

الها مقصودا معبودا

اَغْنَامتْ رَا اِزْ شَرِّ ذُنَابِ اَرْضِ حَفْظِ نَمَا وِ اِخْلَاقِ مَرَضِيَّةٍ رَا بَهْ اَبْتَرِيْنَ طِرَازِيْ مُزَيِّنِ دَارِ تَا كَلِّ مَقَامَشْ رَا بِيَابَنْدِ وِ بَه
ثَمْرَاتَشْ اَآگَاهْ شُونَد. چَه اِگَر اَآگَاهِيْ عَطَا فَرْمَايِي، خِيَانَتْ بَه اَمَانَتِ وِ كَذِبْ بَه صَدَقِ وِ اِعْتِسَافِ بَه اِنْصَافِ تَبْدِيلِ شَوْد.
اِي كَرِيْمِ، رَحْمَتِ سَبَقْتِ گَرْفَتِه وِ كَرَمْتِ اِحَاطَه نَمُوْدَه. لَاتَسَلَطْ مَطَالَعِ الظُّلْمِ عَلٰى مَشَارِقِ الْعَدْلِ. اِنَّكَ اَنْتَ الْفَضَّلُ
الْقَوِيُّ الْقَدِيرُ. لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ الْفَرْدُ الْوَاحِدُ الْعَزِيْزُ الْحَمِيْدُ.

مجموعه آثار قلم اعلی - شماره ۲۷ - ص ۵۱۸

5- بیان مبارک حضرت عبدالبهاء

از باب، نوشتجات زیاد در دست ناس باقی، بعضی تفسیر و تأویل آیات قرآن و برخی مناجات و خطب و اشارات. مضامین بعضی مواعظ و نصایح و بیان مراتب توحید و اثبات نبوت خاصه سرور کائنات و به حسب مفهوم، تشویق بر تصحیح اخلاق و انقطاع از شئون دنیا و تعلق به نفحات الله و لکن خلاصه و نتیجه مصنّفات، نُعوت و اوصاف حقیقت شاخصه که منظور و مقصود و محبوب و مطلوب او بوده و بس؛ و ظهور خویش را مقام مُبشّر شمرده و حقیقت خود را واسطه ظهور اعظم کمالات آن دانسته و فی الحقیقه در شب و روز دقیقه ای از ذکر او فتور نداشت و جمیع تابعان را به انتظار طلوع او دلالت مینمود؛ به قسمی که در تألیفات خویش بیان مینماید، که من از آن کتاب اعظم حرفی و از آن بحر بی پایان شنیدی هستم و چون او ظاهر گردد، حقیقت و اسرار و رموز و اشارات من مشهود شود ...

پیام آسمانی ج ۳ ص ۲۳۲

4- بیان مبارک حضرت بهاءالله

اگر دنیا قابل بود البته خود را از بلایا حفظ مینمودیم. بشنو نُصح قلم اعلی را که خالصاً لوجه الله نصیحت میفرماید اگر نعوذُ بالله از این امر نفسی اعراض نماید، به چه حجت و دلیل اثبات امری مینماید. لا والله من اعرض عن هذا الامر فقد اعرض عن النبیین و المرسلین کلهم اجمعین. اگر قدرت جمیع دنیا در قلبی گذارده شود آیا قادر است به امری اتیان نماید که رؤسای ملت و دولت جمیع بر او اعتراض نمایند، لا فوالذی انطقنی بثنائه بین العالمین احدی قادر نیست که حمل این بلایا نماید مگر نفسی که من عند الله ظاهر شود. آخر تفکر نمائید که مقصود این عبد و نقطه اولی روح ما سواه فداه چه بوده اگر نفسی بگوید دنیا بوده این بسی واضح است که چنین نفسی اجهل ناس است چه که هر نفسی طالب دنیا شود اول باید امری را عامل شود که وجود، سالم بماند و بعد در تحصیل دنیا سعی نماید. خود آن جناب مطلعند که آن وجود مبارک لازال در بلایا بوده تا آن که به افق ابهی عروج فرمودند و احوالات این عبد هم معلوم است شنیده اید که چه مقدار بلایا و رزایا در کل آن وارد شده و حال هم در خطر عظیم.

پیام آسمانی ج ۲ ص ۲۱۸

6- بیان مبارک حضرت ولی محبوب امرالله

سید باب که به فرموده حضرت بهاءالله "النقطة الاولى التي تدور حولها ارواح النبیین والمرسلین" هستند، اولین نفس مبارکی بود که در گرداب بلایایی که حامیانش را مستغرق نموده بود، غوطه ور گردید گرفتاری و حبس ناگهانی در سنه اول و دوره زندگانی کوتاه و شگرف حضرتش و بی احترامی و اهانتی که در شیراز در محضر علماء به آن حضرت عمداً وارد آمد، نفی و زندان شدید و طولانی در قلاع بعیده در جبال آذربایجان، عدم اعتناء و تحقیر پادشاه و حسادت صدر اعظم که ناشی از جبن و هراس بود، جلسه استنطاق مُستهزانه که با حضور ولیعهد و اعلی علمای تبریز با کمال دقت، مقدمه و سائل آن تهیه شده بود، چوبکاری فضیعی که در نمازخانه شیخ الاسلام تبریز و به دست او انجام گرفت و بالاخره در میدان سربازخانه تبریز به دار آویختن و سینه مبارک آن جوان را در ملاء عام با حضور جمعیتی سنگدل قریب ده هزار نفر، هدف بیش از هفتصد گلوله قرار دادن و باز جسد مشبک را در کنار خندق خارج شهر به طور شرم آوری در معرض تماشای عموم گذاردن، این وقایع متوالیه تطورات دوره رسالت پر حادثه و مصیبت بار کسی است که دوره اش، آغاز تکمیل ادوار سالفه و ظهورش، تحقق و عود جمیع مظاهر الهیه است.

7- قسمتی از پیام بیت العدل اعظم

وجود مقدس حضرت باب بنفسه و ظهور مبارکش که انفصال از نظم کهنه موجود را موجب گشت، پاسخی بود به ادعیه و تضرع نسلهای متمادی که منتظر موعودی بودند که ظهورش در همه کتب مقدسه وعده داده شده بود. با ظهور حضرتش امر ابدی الهی با سرعتی خارق العاده تجدید و احیا گردید؛ لیکن با عنوانی که ایشان برای خویش برگزیدند، نشان دادند که وجود حضرتش در گهی است برای یک ظهور برتر که به فرموده حضرت شوقی افندی، ایشان «خود را مبشر خاضع آن ملحوظ داشته اند»

پیام اول ژوین ۲۰۱۸

8- حکایت: به سرعتی محیر عقول از قلم مبارکش به فطرت آیات نازل می شود

حضرت عبدالبهاء حکایت می فرمایند:

در ایامی که حضرت اعلی تحت نظر مأمورین دولت مرکزی به جانب طهران عازم بودند، در نزدیکی های کاشان قبل از ورود به شهر و خانه حاجی میرزا جانی، در کاروانسرای مقرر گرفتند. جوانی از بایان شهر کاشان چون خبر قرب ورود حضرت باب را شنید به تکاپو افتاد و سرانجام به کاروانسرای که مسکن آن حضرت بود راه یافت؛ ولی هر چه گشت نشانی از محبوب نیافت؛ تا آن که به جوانی خوش سیما و کلاهی برخوردار و از وی جوایب شخص باب شد. جوان کلاهی فرمود: چگونه جرأت می کنی نام باب را علناً بر زبان رانی؟ جوان کاشانی گفت: او محبوب من است و به رایگان حاضر به نثار جان در رهش هستم. جوان کلاهی فرمود: از محبوب خود چه دیدی که این سان شیفته وجودش گشتی؟ جوان کاشانی به سادگی گفت: به سرعتی محیر عقول از قلم مبارکش به فطرت آیات نازل می شود که احدی را قدرت اتیان مثل آن نیست. جوان کلاهی فرمود: اگر کسی دیگر نیز چون او اتیان آیات کند آیا سر به خط ارادتش می نهی؟ جوان کاشانی پاسخ گفت: بی تردید جز او در زمان ما صاحب آیاتی نیست. جوان کلاهی قلم به دست گرفت و چون باران ریزان آیات و بیانات محکمه متینه از قلمش صادر گشت. کاشانی بی اختیار جوان کلاهی را در آغوش گرفت و های های گریست و عرض کرد: یا محبوبی الاعلی.

بعد حضرت عبدالبهاء فرمودند: ... علت این که جوان کاشانی حضرت اعلی را در ابتدا شناخت تغییر لباس آن حضرت و ملبس بودن به لباس عادی بود؛ زیرا مأمورین عمامه و شال که علامت سیادت بود، از آن حضرت گرفته بودند تا شناخته نگردد.

فِي الْهَيْ بَعَزْتِكَ لَا تَبْتَلِنِي فِي مَوَاضِعِ الْامْتِحَانِ وَسَدِّدْنِي بِالْهَامِكْفَى مَوَاقِعِ الْاِغْفَالِ اِنَّكَ اَنْتَ اللهُ الَّذِي قَدْ كُنْتَ قَدِيْرًا عَلٰى مَا تَشَاءُ لَا رَادَّ لِمَشِيَّتِكَ وَلَا مَرَدَّ لِرَادَّتِكَ

ترجمه: ای خدای من، ققسم به عزت تو مرا در جایگاه امتحان گرفتار مفرما و در مواقع غفلت با الهام خویش قویم ساز. همانا تو پروردگاری هستی که بر هر آنچه بخواهی توانائی و مانعی بر مشیت تو و سدی بر اراده تو نیست.

غایت الرّجا ص ۴

9- تجارت حضرت باب (به قلم جناب امانت)

برای باب اشتغال به امر تجارت، سوای تأمین معیشت، هدف والاتری داشت و آن بازسازی و تجسم موازین اخلاقی بود که وی آن را در گفتار و رفتار پیامبر و امامان یافته بود، موازینی که روز به روز تنزل مییافت. در نامه ای به یکی از پیروانش که شغل تجارت داشت، نوشت، خداوند برای محمد و علی محمد (باب) شغل تجارت را مقدر فرمود. در این نامه، باب از خدا میخواهد به آنان که در کار خود انصاف را رعایت میکنند و فرودستان را مانند خود دوست می دارند برکت عطا کند... و میگوید که آنان که "به خاطر خدا" تجارت میکنند و عدالت و انصاف را رعایت مینمایند، خداوند ایشان را از هر فریبکار و شیادی حفظ خواهد. تجارت "به خاطر خدا" که باب بر آن تأکید دارد اشاره ای به مفهوم اسلامی "شراکت با خدا" است. در واقع اعتقاد به حضور خداوند در امور تجارتي، بالاترین انگیزه و وظیفه برای رعایت انصاف و عدالت به ویژه در حق در ماندگان و فرودستان است. اشاره باب به داشتن شغلی مشابه پیامبر اسلام یکی دیگر از نکات این نامه است که مورد توجه نویسنده نقطه الکاف که خود نیز تاجر بوده واقع شده که شباهت زندگانی محمد و باب را در همه موارد حتی در یتیمی در کودکی از حکمتهای خداوند میدانند: «این قدر هم که (کار تجارت را) متحمل شدند به جهت اتمام حجت بر خلق بوده تا آنکه نگویند قوه سلوک با خلق ندارند به مثل آنچه در سر، تجارت جد عالی مقدارش (پیامبر اسلام) حکمت اقتضا نمود، در این مقام نیز گفته میشود تا آن که در کل شأن (در همه چیز) حاکی از آن شمس اولیه (پیامبر) بوده باشد حتی در یتیمی حاکی شدند.»

باب و جامعه بابی ص ۳۰

وقتی که حضرت اعلی را به طرف آذربایجان میبردند، مدت دوهفته در قریه کُلین در نزدیکی طهران اقامت دادند. در آن اوقات عده ای از یاران به حضور مبارک مشرف گشتند که از آن جمله سید حسین و برادرش سید حسن بودند و چون قرار شد که هیکل مبارک دونفر را همراه خود داشته باشند، آن حضرت این دو برادر را انتخاب فرمودند که در رکاب مبارک حرکت کنند... سید حسین به کتابت آیات و کتابت نزول وحی مأمور شد و سید حسن مباشرت امر خرید و دیگر کارها گردید.

سید حسین معتمد حضرت باب و مخزن وصایای طلعت وهاب بود. تا شهادت آن حضرت در تبریز اتفاق افتاد در کتاب ظهورالحق مذکور است که: چون آقا سید حسین درموقع مکالمه و سؤال و جواب در تبریز مراعات حکمت و مصلحت وقت را نمود از شهید شدن محفوظ و مصون ماند و ایامی چند در آن بلد توقیف ماند و در جواب سؤالات قنسول روس مقیم تبریز که وی را نزد خویش برده تحقیق از حالات حضرت نقطه اولی و امر جدید نمود گرچه در جواب با مراعات احتیاط سخن گفت ولی تا اندازه ای گفتنی ها را گفت و برخی از آثار را داد و بالاخره او را از تبریز به طهران برده حبس نمودند.. او از بین تمامت مؤمنین به این اختصاص یافت که قریب چهار سال اخیر حیات حضرت نقطه اولی کاتب حضور و مطلع بر اسرار این ظهور گشت و به لقب عزیز مفتخر و به عنوان کاتب و کاتب البیان مشتهر گردید ...

سید حسین اطلاعاتش درباره تعالیم حضرت اعلی زیاد بود چنانچه آن حضرت در توقیعی به یحیی ازل میفرمایند که آنچه را نمیداند از سید حسین که حامل جواهر علم الهیست پرسد. حضرت بهاءالله در این باره میفرمایند: "الیوم کل به کلمات بیان از منزل آن محتجب مانده اند مع آنکه به مرادالله مطلع نبوده و نخواهند بود چنانچه آن جمالقدم به رؤسای بیان مرقوم فرموده اند که مرادالله از کلمات او از حرف حی که تلقاء وجه بوده سؤال نمائید چه که شما عارف به مرادالله نیستید و حرف حی مذکور جناب آقا سید حسین بوده و هو استشهد فی سبیل مولاه."

(ادامه 10) سید حسین که در ملازمت حضرت اعلی در تبریز بود یک روز از هیکل مبارک سؤال میکند که آیا در تبریز تشریف خواهند داشت یا به جای دیگر خواهند رفت حضرت اعلی به او میفرماید: تو این سؤال را در اصفهان هم از من کردی مگر فراموش نمودی که در آنجا به تو جواب دادم که مدت 9 ماه در جبل باسط محبوس خواهیم بود و از آنجا ما را به جبل شدید انتقال خواهند داد. 5 روز پس از این سؤال حضرت اعلی را به ماکو بردند در آن قلعه تا مدت دو هفته هیچکس اجازه تشرّف به حضور حضرت باب را نداشت مگر سید حسین و برادرش سید حسن... سید حسین تعریف نموده که چون خبر شهادت اصحاب قلعه به سمع طلعت اعلی رسید، حُزن و الم بی منتها به ایشان دست داد که مدت 9 روز هیچکس حتی کاتب را به حضور نپذیرفتند و حتی طعام میل نمیفرمودند و آب نمی آشامیدند و پیوسته از چشمان مبارک اشک جاری و بیانات حزن انگیز از لسان مبارک شنیده میشد من سعی کردم آن بیانات را که از اطاق مجاور میشنیدم، یادداشت کنم ولی پس از آنکه مقداری نوشتم، به من امر فرمودند که آنها را از بین ببرم.

وقتی که واقعه شهادت حضرت اعلی در تبریز اتفاق افتاد، سید حسین پیوسته منتظر بود و آرزو میکرد که جانش را فدای محبوبش نماید تا آنکه در طهران گرفتار و در سیاهچال محبوس گشت. حضرت بهاءالله در تمام مدت زندانی بودنش مصارف لازمه را به زندان میفرستادند تا اینکه روز شهادتش فرا رسید قبل از شهادت عده بسیاری از مردم حاضر شدند که اگر سید حسین دست از محبت حضرت باب بردارد او را نجات دهند. ولی آن عاشق بقرار به این امور توجهی نداشت بلکه پیوسته آرزو میکرد که به فدای جان در راه معبودش، مفتخر گردد و مادام به یاد ایامی بود که در محضر آن حضرت حاضر و از عنایاتش برخوردار بود. سید حسین معتمد حضرت رب اعلی و محل وثوق و اعتماد حضرتش بود و جز حضرت بهاءالله پشت و پناهی نداشت تا بالاخره به دست عزیز خان سردار قاتل حضرت طاهره به شهادت رسید و به آرزوی دیرین خود نائل گشت. و تاج ابدی بر سر نهاد که تا ابدالآباد زینت بخش عالم انسانی خواهد بود.

12- پیش‌گویی حضرت باب در مورد شهادت خودشان

حضرت باب قریب به دو سال و نیم از ایام آخرین حیات مبارک را در قلعهٔ چهریق محبوس بودند غم‌انگیزترین حوادث عصر رسولی در این دوران وقوع یافت و قلب مبارک آن حضرت را به سختی مجروح نمود و به شرحی که قبلاً آمد پس از شهادت اصحاب مدت شش ماه اثری از قلم مبارک نازل نگشت، به مدت نه روز احدی را ملاقات فرمودند میل مبارک به خوردن و نوشیدن نبود و دائماً اشک از چشمان آن حضرت جاری بود. اندوه ناشی از شهادت اصحاب نازنین تا پایان حیات عنصری به نحوی در بیانات و آثار مبارکهٔ ایشان منعکس بود آرزوی فدا در سبیل حضرت بقیه الله (حضرت بهاءالله) که

در آثار مبارکهٔ حضرتشان چون تفسیر سورهٔ یوسف و تفسیر هاء قبلایان گشته بود اینک به تصریح بیشتر با ذکر زمان تقریبی بیان می‌شد. در کتاب پنج شأن که از آخرین آثار مبارک است اظهار فرمودند که این نوروز آخرین نوروزی است که حضرتشان مراسم آنرا بر وجه ارض برگزار می‌فرمایند. جناب فاضل قائنی در کتاب تاریخ بدیع بیانی به نقل از حاج میرزا جانی می‌نویسد که حضرت باب شش ماه پیش از شهادت در توقیعی خطاب به سلیمان خان تبریزی شهادت خود را پیشگوئی و فرموده بودند که مرا شش ماه دیگر شهید خواهند نمود.

حضرت باب صفحه ۵۵۶

13- جناب انیس

... محمد علی زنوزی که در ادبیات بهایی لقب انیس یافته فرزند میرزا عبدالوهاب از سلسله علمای زنوز بود. ظاهراً از نخستین سفر باب به تبریز سر و جان باخت، شیفته و آشفته او گردید و آشکارا ایمان خود را به باب اعلام نمود. هنگام ورود باب از چهریق خود را به او رساند و به همراهش زندانی شد و اصرار داشت که ابتدا او را اعدام کنند. کوشش‌های خانواده اش برای آنکه تبرّی کرده رها شود به جایی نرسید حتی روزی که او را همراه باب برای اعدام می‌بردند همسر و دختر خردسالش را نزد او فرستادند تا شاید با یک کلمه از مرگ رهایی یابد ولی تقاضایشان را نپذیرفت. ایمان او به باب چنان بود که شب پیش از اعدام هنگامی که باب به هم‌بندانش گفت آرزو دارد به دست یکی از ایشان شهید شود تا به تیر دشمنان، در حالیکه جملگی به گریه و زاری پرداختند انیس برخاست و گفت اگر میل تو در این است من آماده‌ام. باب از این فداکاری شگرف خوشحال شد و اطمینان داد که فردا همراه با او به شهادت خواهد رسید. سید حسین یزدی کاتب باب می‌نویسد در آن شب صورت باب از شادی می‌درخشید و آرامش رضایت از نگاهش پیدا بود.

صفحه ۸۱ باب و جامعه بابی ایران

صبح روز اعدام فرّاشباشی و سربازان باب را بدون عمامه و عبا و شال سبز که نشان سیادت او بود سر و پا برهنه در شهر و بازار گرداندند تا نشانی از قدرت دولت باشد. هنگام ورود ایشان به میدان سربازخانه جمعی از معتمدین شهر تبریز به رهبری ملا محمد تقی تبریزی اجازه ملاقات با باب یافتند و برای آخرین بار از او خواستند با توبه از ادّعی خویش از مرگ نجات یابد ولی او نپذیرفت. حدود ظهر ۲۸ شعبان ۱۲۶۶/۹ ژوئیه ۱۸۵۰ در حالیکه جمعیت فراوانی از مردم تبریز در صحن سربازخانه و روی بام ها جمع شده بودند فرّاشباشی به حجره ای که باب و همراهانش در آن قرار داشتند رفت و ایشان را به میدان آورد. سربازانی از فوج بهادران به فرماندهی سام خان اُرس در سه صف در میدان قرار داشتند. انتخاب فوج بهادران که بیشتر شامل اسیران جنگ روس و ایران بودند یکی هم به این احتمال بود که سربازان مسلمان حاضر به تیرباران سیدی بی گناه نباشند. ترتیبی که برای این اعدام داده بودند نشان از نگرانی شدید دولت داشت. روی بام های سربازخانه تعدادی سربازان مسلح مراقب مردم بودند... منابع تاریخی از تردید سام خان در انجام این اعدام می نویسند و متفقند که سام خان نزد باب رفت و با ابراز عدم تمایل خود به انجام این کار از او معذرت خواست. باب از او خواست آنچه به آن مامور است انجام دهد و امور را به خداوند واگذارد. باب و محمد علی زنوزی را با دو طناب به دو میخی که بدین منظور در دیوار کوبیده شده بود آویزان کردند به خواهش محمد علی وی را چنان قرار دادند که بدنش محافظ بدن باب باشد و سرش روی سینه محبوبش قرار گیرد. سه ردیف سرباز هر یک به نوبه خود به سوی باب و محمد علی انیس شلیک کردند. پس از دقایقی دود فراوانی که به خاطر شلیک گلوله ها برخاسته بود فرونشست و ناگهان فریاد تعجب از مردم برخاست. محمد علی زنوزی بدون آن که اندک آسیبی دیده باشد در کنار دیوار ایستاده بود و باب ناپدید شده بود مردم فریاد کردند: "باب غایب شد." گلوله ها طناب ها را پاره کرده و موجب رهایی محکومین شده بود. فراش باشی و چند سرباز با عجله و اضطراب به جستجوی باب پرداختند و او را در همان حجره قبلی یافتند که با سید حسین یزدی کاتب خود مشغول گفتگو بود. یکی از لشکریان، قوچ علی سلطان، با ضربات شدید به سر و صورت باب وی را از اتاق بیرون کشید و در محل اعدام قرار داد. سام خان حاضر نشد بار دیگر این وظیفه را انجام دهد. سربازان خود را جمع کرد و از میدان خارج گردید. بلافاصله فوج آقاخان بیگ خمسه ای مامور این کار شد. باب و محمدعلی را به همان کیفیت آویزان ساختند و دستور شلیک صادر شد. صدای غرش گلوله ها و دود غلیظی از باروت فضا را پر کرد. این بار گلوله ها به هدف خورد. دو بدن باب و محمد علی از شدت گلوله در هم آمیخته بود ولی صورت باب تنها اندکی رنجه شده بود. اجساد را در کنار خندقی بیرون شهر انداختند تا طعمه حیوانات شوند... اجساد باب و میرزا محمدعلی انیس با تمهیداتی توسط بایان از خندق به در برده شد و مدت پنجاه سال در نقاط مختلف ایران پنهان بود. سرانجام بقایای آن اجساد به دستور عبدالباها به حیفای فلسطین منتقل گردید و در ۲۱ مارس ۱۹۰۹ در مزاری که از قبل به همین نیت بر فراز کوه کرمل برپا شده بود قرار گرفت

15- شعر: در سوگ شهادت حضرت رب اعلی

دلا رواست خون شوی به رنگ لاله زارها
ز دیده ها روان کنی ز گریه جویبارها
به سوگ آن شکر دهان سزاست نعره ها زدن
گریستن گریستن چونان که سوگوارها
همان کسان بسوخت جانشان ز داغ انتظار
گُشند آنکه آمده ز بعد انتظارها
دریغ و درد و آه سرد ازین گروه محتجب
به غیب عاشق اند و دشمنان آشکارها
ز هجر شکوه ها کنند و گر نگار در رسد
به جای گل به مقدمش نهند تیربارها
گروه عاشقان نگر فکنده سر ز هجر او
به سوگ سرو قامتش بین بنفشه زارها
چو آفتاب آسمان مقر به اوج خود گزید
انیس و ماه و مهر و مه شدند اوج دارها
جهالت و تعصب آنچنان به خلق سلطه گر
که سوی صحنه بلا کشیدشان مهارها
به هر کنار و بام و در ز جاهلان فتنه گر
کرورها، هزارها، پیاده ها، سوارها
به شوق قتل سیدی ز خاندان مصطفی
به شور و شوق ولوله صغارها کبارها
هزار سال انتظار، دویست و شصت و شش بهار
گذشت و روز واقعه، فسرده شد بهارها
تو گویی آسمان کند ز شرم روی خود نهان
که تا نیافتدش نظر، به خون جان سپارها
درید آسمان ز غم، لباس روز خویش را
که پوشد از حریر شب، لباس سوگ یارها

سروده مهرزاد پاینده

ص ۲۴۴ حضرت اعلی مجموعه ای از اشعار شعرای بهائی

یکی از احبای نجف آباد که نامش آقا نعمت الله جانمی بود شبی در خواب دید که حضرت عبدالبهاء یک جعبه بر پشتش نهاده فرمودند مواظب باش این جعبه شامل جواهرات بسیار قیمتی است. نعمت الله وقتی از خواب بیدار شد تا چند روز شادمان و خوشحال بود. روزی خیر دادند که جناب میرزا اسدالله اصفهانی قرار است به نجف آباد بیایند در ساعت مقرر همه احباء به استقبال ایشان رفتند و وی را تا منزل حاجی باقر نامی مشایعت نمودند چون جناب میرزا اسدالله اصفهانی با خود اثاثیه ای داشت جوانها هر کدام تکه ای از اثاثیه را با خود حمل نمودند و خود جناب اسدالله به نعمت الله گفت تو از همه جوان تری آن صندوق را تو ببر. او نیز صندوق را به دوش کشید و به داخل آن منزل برد و ابتدا در ایوان و سپس در اطاقی مابین دو طاقچه گذاشت. میرزا اسدالله به احباء گفته بود داخل این صندوق مقداری از آثار مبارکه است و حتی فرمودند که در اطاق طوری بنشینید که پشت به صندوق نباشد. فردای آن روز دوباره به نعمت الله گفتند که صندوق از منزل بیرون بیاورد و او نیز دوباره صندوق را در پشت خود گذاشت و تا بیرون از شهر با خود حمل نمود. میرزا اسدالله وقتی به شهر دیگر رسید پیغام فرستاد که آن ایوان و آن اطاق را مقدس دارید زیرا آن صندوق حامل عرش مبارک حضرت رب اعلی بود. جناب نعمت الله جانمی آنگاه ملتفت خواب خود شد که حضرت عبدالبهاء فرموده بودند مواظب باش جواهرات قیمتی در این صندوق است.

اقتباس از کتاب بیاد دوست ص 176

اَلثَّنَاءُ الَّذِي ظَهَرَ مِنْ نَفْسِكَ الْاَعْلَى وَ الْبَهَاءُ الَّذِي طَلَعَ مِنْ جَمَالِكَ الْاَبْهَى عَلَيْكَ يَا مَظْهَرَ الْكِبْرِيَاءِ
 وَ سُلْطَانَ الْبَقَاءِ وَ مَلِيكَ مَنْ فِي الْاَرْضِ وَ السَّمَاءِ اَشْهَدُ اَنْ بِكَ ظَهَرَتْ سُلْطَنَةُ اللّٰهِ وَ اِقْتِدَارُهُ وَ عَظَمَةُ
 اللّٰهِ وَ كِبْرِيَاؤُهُ وَ بِكَ اَشْرَقَتْ شَمْسُ الْقَدَمِ فِي سَمَاءِ الْقَضَاءِ وَ طَلَعَ جَمَالُ الْغَيْبِ عَنْ اَفْقِ الْبَدَاءِ وَ
 اَشْهَدُ اَنْ بِحَرَكَهٖ مِنْ قَلَمِكَ ظَهَرَ حُكْمُ الْكَافِ وَ النُّونِ وَ بَرَزَ سُرُّ اللّٰهِ الْمَكْنُونُ وَ بُدِئَتْ الْمُمْكِنَاتُ وَ
 بُعِثَتْ الظُّهُورَاتُ وَ اَشْهَدُ اَنْ بِجَمَالِكَ ظَهَرَ جَمَالُ الْمَعْبُودِ وَ بَوَجْهِكَ لَاحَ وَجْهِ الْمَقْصُودِ وَ بِكَلِمَةٍ
 مِنْ عِنْدِكَ فُصِّلَ بَيْنَ الْمُمْكِنَاتِ وَ صَعَدَ الْمُخْلِصُونَ اِلَى الدَّرْوَةِ الْعُلْيَا وَ الْمُشْرِكُونَ اِلَى الدَّرَكَاتِ
 السُّفْلَى وَ اَشْهَدُ بَانَ مَنْ عَرَفَكَ فَقَدْ عَرَفَ اللّٰهَ وَ مَنْ فَازَ بِلِقَائِكَ فَقَدْ فَازَ بِلِقَاءِ اللّٰهِ فَطُوبَى لِمَنْ اَمِنَ
 بِكَ وَ بَايَاتِكَ وَ خَضَعَ بِسُلْطَانِكَ وَ شَرَّفَ بِلِقَائِكَ وَ بَلَغَ بِرِضَائِكَ وَ طَافَ فِي حَوْلِكَ وَ حَضَرَ
 تَلْقَاءَ عَرْشِكَ فَوَيْلٌ لِمَنْ ظَلَمَكَ وَ اَنْكَرَكَ وَ كَفَرَ بِبَايَاتِكَ وَ جَاوَدَ بِسُلْطَانِكَ وَ حَارَبَ بِنَفْسِكَ وَ
 اسْتَكْبَرَ لَدَى وَجْهِكَ وَ جَادَلَ بِبُرْهَانِكَ وَ فَرَّ مِنْ حُكُومَتِكَ وَ اِقْتِدَارِكَ وَ كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فِي
 الْاَوْحِ الْقُدْسِ مِنْ اَصْبَحِ الْاَمْرِ مَكْتُوبًا فَيَا اَلْهَى وَ مَحْبُوبِي فَاَرْسَلْ اِلَيَّ عَنْ يَمِينِ رَحْمَتِكَ وَ عَنَايَتِكَ
 نَفْحَاتِ قُدْسِ الطَّافِكِ لِتَجِدْبَنِي عَنْ نَفْسِي وَ عَنِ الدُّنْيَا اِلَى شَطْرِ قُرْبِكَ وَ لِقَائِكَ اِنَّكَ اَنْتَ الْمُقْتَدِرُ
 عَلَى مَا تَشَاءُ وَ اَنْكَ كُنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا عَلَيْكَ يَا جَمَالَ اللّٰهِ ثَنَاءُ اللّٰهِ وَ ذِكْرُهُ وَ بَهَاءُ اللّٰهِ وَ
 نُورُهُ اَشْهَدُ بَانَ مَا رَأَتْ عَيْنُ الْاَبْدَاعِ مَظْلُومًا شَبْهَكَ كُنْتَ فِي اَيَّامِكَ فِي غَمَرَاتِ الْبَلَايَا مَرَّةً كُنْتَ
 تَحْتَ السَّلَاسِلِ وَ الْاَغْلَالِ وَ مَرَّةً كُنْتَ تَحْتَ سِيُوفِ الْاَعْدَاءِ وَ مَعَ كُلِّ ذَلِكَ اَمَرْتَ النَّاسَ بِمَا اَمَرْتَ
 مِنْ لَدُنْ عَلِيمٍ حَكِيمٍ رُوحِي لَضُرِّكَ الْفِدَاءُ وَ نَفْسِي لِبَلَائِكَ الْفِدَاءُ اَسْئَلُ اللّٰهَ بِكَ وَ بِالَّذِينَ اسْتَضَاءَتْ
 وُجُوهُهُمْ مِنْ اَنْوَارِ وَجْهِكَ وَ اتَّبَعُوا مَا اَمَرُوا بِهِ حُبًّا لِنَفْسِكَ اَنْ يَكْشِفَ السُّبْحَاتِ الَّتِي حَالَتْ بَيْنَكَ
 وَ بَيْنَ خَلْقِكَ وَ يَرْزُقَنِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ اِنَّكَ اَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْمُتَعَالَى الْعَزِيزُ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ صَلِّ
 اَللّٰهُمَّ يَا اَلْهَى عَلَى السُّدْرَةِ وَ اَوْرَاقِهَا وَ اَغْصَانِهَا وَ اَفْئَانِهَا وَ اَصُولِهَا وَ فُرُوعِهَا بِدَوَامِ اَسْمَائِكَ الْحُسْنَى
 وَ صِفَاتِكَ الْعُلْيَا ثُمَّ اَحْفَظْهَا مِنْ شَرِّ الْمُعْتَدِينَ وَ جُنُودِ الظَّالِمِينَ اِنَّكَ اَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ صَلِّ اَللّٰهُمَّ
 يَا اَلْهَى عَلَى عِبَادِكَ الْفَائِزِينَ وَ اِمَائِكَ الْفَائِزَاتِ اِنَّكَ اَنْتَ الْكَرِيمُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ
 الْغَفُورُ الْكَرِيمُ